

همانندی‌های دو قهرمان اسطوره‌ای در ادبیات حماسی ایران و ادبیات نمایشی ایرلند (رستم - کوهولین)

فرهاد مهندس پور* - دکتر محمد رضا پور جعفر**

۸۴ / ۴ / ۲۶

تاریخ دریافت مقاله:

۸۴ / ۷ / ۲

تاریخ پذیرش نهایی:

چکیده:

در این مقاله، دو قهرمان همانند، از دو دسته‌ی ادبی مختلف - رستم از ادبیات حماسی ایران با کوهولین از ادبیات نمایشی ایرلند - مقابله شده‌اند. بررسی همانندی این دو قهرمان به منزله‌ی ارزیابی شباهت‌ها و تفاوت‌های طرح داستانی نمایشنامه کوهولین و داستان رستم و سهراب شاهنامه‌ی فردوسی است. از این رو و به همین ضرورت است که کردارهای رستم و کوهولین در جریان داستان مورد ارزیابی قرار گرفته؛ کردارهای قهرمانانی اسطوره‌ای که فرجام‌شان فرزند کشی است.

در این جا نسبت بین هر یک از قهرمانان (رستم - کوهولین) با وقایع، تصمیم و اعمال‌شان از آغاز تا ختم حادثه، در مقایسه‌ای تطبیقی و محتوایی ارزیابی خواهند شد. در این روش مبنا، مقایسه هر جزء از طرح داستان‌ها با هم، و هر جزء از کردار قهرمانان با هم است. در این تحلیل توصیفی و تطبیقی، در خواهیم یافت که بین دو اسطوره مشترکات فراوانی وجود دارد که می‌تواند دلالت بر هم‌خانوادگی، و یگانگی در خاستگاه و منشأ آنها داشته باشد.

واژه‌های کلیدی:

قهرمان، حماسه، ایران، ایرلند، رستم، کوهولین.

Email: Farhad_mohandespour@yahoo.com

Email: Porjafar@modares.ac.ir

* دانشجوی دکتری پژوهش هنر دانشگاه تربیت مدرس.

** دانشیار دانشکده هنر دانشگاه تربیت مدرس.

مقدمه

جوان بر پیر غلبه می‌کند که اشاره به انقلاب فصل‌ها و تغییرات جو و زمین دارند. در اسطوره‌های ایرانی، حتی در افسانه‌های نوروز، سال نو و زندگی دوباره طبیعت و جشن بهار در داستان آمدن "عمو نوروز" - پیری که هر سال از راه می‌رسد - نشان از غلبه پیر بر جوان دارد. به تعبیری غلبه رستم بر سهراب با همه‌ی تلخی و تراژیک بودنش اشارتی است به تضمین و تداوم زندگی بر روالی مطمئن، کهن و پایدار که با هر تکرار خود را پایدار می‌سازد. چه بسا اشاره ضمنی به مصلوب شدن حضرت مسیح، که از آن به عنوان رستگاری عام یاد می‌شود، دلیلی روشن بر همین نکته باشد که این خود بیشتر نگره و یادگاری شرقی است تا غربی^۱.

اما مهم این است که در ریشه‌های نماد انگارانه‌ی هر دو اسطوره‌ی ایرانی - ایرلندی، قربانی کردن و رابطه‌ی بین مرگ، تولد، عشق، خون و زندگی دوباره به صراحت پیداست.

'یکی از جنبه‌های جالب توجه دریافت سنتی‌ها (ایرلندی‌ها) از مرگ و تولد دوباره و پیوند آن با خون ... در بسیاری از اسطوره‌ها وجود دارد. از آنجا که لازمه‌ی شکار، ریختن خون بود تا از این رهگذر غذای مورد نیاز تأمین شود، عمل شکار [= جنگ] به نمادی از تجدید حیات و ثنویت متقابل میان زندگی و مرگ تبدیل شد ... نماد شراب می‌تواند به همین ترتیب با خون به مرگ و تولد دوباره مرتبط باشد'^۲ (گرین، ۱۳۷۶، ص ۱۰۴).

آنچه در اینجا به کار بردن واژه‌ی "همانندی" را مجاز می‌سازد و زمینه‌های مقایسه بین دو فرهنگ، و نیز دو اثر هنری برخاسته از دو منطقه‌ی فرهنگی دور و متمایز از هم را فراهم می‌آورد، علاوه بر شباهت "طرح داستانی" و "ساختار" این دو اثر (رستم و سهراب از شاهنامه فردوسی و کوهلین ایرلندی از ویلیام با تلریتتر) در واقع بن اندیشه و خاستگاه مشترک تراژیک این دو اثر نیز هست.

فرزند کشی یکی از وقایع برجسته شاهنامه فردوسی و یکی از مهمترین فرازهای زندگی قهرمان حماسی ایران، رستم است. اسطوره‌های بنیادین ادبیات حماسی در مغرب زمین، حاکی از پیروزی پسر بر پدر (پدرکشی) هستند تا غلبه پدر بر پسر (فرزندکشی)؛ جز مورد بسیار نادری در اسطوره‌های "سلت" که شاعر و نویسنده نامدار ایرلندی، ویلیام با تلریتتر، بر اساس همین اسطوره، نمایشنامه‌ای نوشته است بنام کوهلین.

اما از همه‌ی آنچه در گستره‌ی این تحقیق می‌توانست مورد توجه قرار گیرد - که نکات و موضوعاتی بسیار فراوانند - در این جا تنها به وجوه ساختاری و همانندی‌های ریخت دو داستان و قهرمانان آن پرداخته شده است، و با تقطیع هر بخش و تقطیع رفتارها و کردارهای قهرمانان زمینه‌ای برای مقایسه‌ای نشانه شناسانه (به معنای ساختاری آن) فراهم آمده است.

در اسطوره‌های مغرب زمین نمادهای باروری یا نوزایی جهان در قصه‌هایی نمایان است که پسر، پدر را می‌کشد و به این ترتیب

خلاصه‌ی داستان رستم و سهراب

است از بازوی خود باز می‌کند و به تهمینه می‌دهد که اگر صاحب دختری شد آن را به گیسویش و اگر فرزند پسر بود به بازویش ببندد. رستم به ایران باز می‌گردد و این ماجرا را با هیچ‌کس در میان نمی‌گذارد.

پس از نه ماه سهراب به دنیا می‌آید که همه صفات یک پهلوان را داراست. هنگامی که ده ساله می‌شود، تهمینه پدر را به سهراب می‌شناساند. سهراب تصمیم می‌گیرد که به رستم بپیوندد و به یاری هم، افراسیاب و کاوروس را سرنگون کنند. سهراب به ایران می‌آید و دژها را یکی از پس از دیگری فتح

رستم برای شکار به نزدیک شهر سمنگان (مرز ایران و توران) می‌رود. شکاری می‌کند و می‌خوابد. تنی چند از ترکان (تورانیان) رخس را می‌دزدند. رستم برای یافتن رخس به سمنگان می‌رود. شاه سمنگان او را به میهمانی می‌پذیرد، از او پذیرایی می‌کند و قول می‌دهد که رخس را بیابد. شب هنگام تهمینه به خیمه رستم می‌آید و به او می‌گوید که قصه شجاعت - قدرت و دلاوری رستم، دل او را ربوده است. رستم به تهمینه دل می‌بازد و او را خواستگاری می‌کند. صبح روز بعد که رستم همراه با رخس آماده بازگشت است، مهره‌ای را که شهره همگان

کوهولین کیست

کوهولین بزرگترین پهلوان و قهرمان اساطیر سلت (Celt) است که پیرامون او داستان‌ها و توصیف‌هایی بسیار عجیب وجود دارد. ریشه‌های این قهرمان به سلت‌ها که تیره‌ای از نژاد بزرگ آیرین بودند بر می‌گردد. این گروه کسانی هستند که از نواحی دانوب به ایرلند رفتند (بیتنر، ۱۳۱۳، ص ۵). نام کوهولین مرکب از دو بخش است؛ کو - هولین به معنای "سگ تازی هولین" این نام دلالت بر واقعه‌ای در کودکی این قهرمان فوق انسانی در حماسه‌های ایرلندی دارد.^۲

"او در سنین نوجوانی سگ تازی هولین آهنگر را می‌کشد و خودش به جای سگ نگهبانی از آهنگر را به عهده می‌گیرد. این پیوند با سگ در سراسر زندگی کوهولین ادامه می‌یابد... وی جنگجوی بی‌باک، نیرومند و شکست‌ناپذیر است. تصویری که از او وجود دارد و زندگی و مرگش با ماوراء طبیعه پیوندی تنگاتنگ دارد" (بیتنر، ۱۳۵۴، ص ۷).

در پاره‌ای روایات، کوهولین مراحل همچون هفت خوان رستم را پشت سر می‌گذارد. در این افسانه موریگان (Morigan = عفریته جادوگر) هر بار به شکلی بر او ظاهر می‌شود هر بار کوهولین جادو و فتنه‌ی او را ناکارآمد می‌سازد و بر او غلبه می‌کند. این همان کس است که در داستان‌های مربوط به مرگ کوهولین به شکل کلاغ بر او ظاهر می‌شود و مرگش را پیشگویی می‌کند.

"تمام زنان ایرلند عاشق او هستند. بنابراین اهالی 'اولستر' تصمیم گرفتند او را زن بدهند ولی هر چه گشتند زنی که براننده‌ی او باشد نیافتند. کوهولین مستقیماً به خواستگاری امر (Emer) دختر فورگال (Forgall) می‌رود. دختر را به این شرط به او وعده می‌دهند که کوهولین به اسکاتلند رفته و آنجا نزد استادان مخصوص، فنون جنگ را بیاموزد. کوهولین به اسکاتلند می‌رود و پس از تحمل مشتقات بسیار فنون جنگ را فرا می‌گیرد و ضمناً زن جنگجویی بنام اویفه پسری از خود در اسکاتلند بجای می‌گذارد" (بیتنر، ۱۳۵۴، ص ۸).

هماندی‌های دو قهرمان در دو اسطوره

نام رستم با رخس، اسب اسطوره‌ای، ملازمت و پیوند دارد. همچنان که داستان رستم و سهراب از جستجوی رستم به دنبال رخس آغاز می‌شود. در شبی که رستم تمهینه را بارور می‌سازد، رخس نیز مادیانی را بارور می‌سازد که باید بعداً سهراب، ترک آن به جستجوی پدر به ایران بیاید.

می‌کند. کاووس سوارانی پی رستم به زابلستان می‌فرستد. رستم در آمدن تعلل می‌کند و هنگامی که بالاخره به بارگاه کاووس می‌آید، کاووس بر کاهلی او خشم می‌گیرد، رستم می‌رنجد و کاخ را ترک می‌کند و حاضر به جنگ نمی‌شود. با وساطت گودرز، رستم باز می‌گردد و به جنگ با سهراب می‌رود. در مقابله، دو پهلوان، بدون آنکه یکدیگر را بشناسند با هم می‌جنگند و سهراب به دست رستم کشته می‌شود. در لحظه‌ی مرگ سهراب است که رستم پی به هویت فرزند خویش می‌برد. این داستان را فردوسی در ۱۴۶۰ بیت در شاهنامه آورده است (مول، ۱۳۶۹، ص ۳۸۳-۳۲۳).

خلاصه‌ی داستان کوهولین و کانالاخ

کوهولین (Cocholin) که برای جنگ با دشمن تاریخی ایرلند - اسکاتلند - به سرحدات کشور رفته، شبی با دختری سرخ موی اسکاتلندی بنام اویفه (زیبا = Oaife) آشنا می‌شود که وصف کوهولین را شنیده و کوهولین نیز عاشق شجاعت و جسارت و جنگجویی اویفه می‌شود. نتیجه‌ی این عشق پسری است بنام کانالاخ یا کانالاین (جوان، شاهزاده = Conalin) که مادر بازوبند پدر را به بازویش می‌بندد، فنون جنگ را به او می‌آموزاند و او را به ایرلند می‌فرستد تا در مجلس بزرگان ایرلند، خود را بنمایاند، شایستگی خود را ثابت کند و کوهولین را بیابد.

از طرفی کنوهار (پادشاه = Conochar) که خود صاحب چند پسر است مدتی است در تلاش است که در انجمن بزرگان ایرلند، کوهولین پهلوان را وادار به ادای سوگند وفاداری نسبت به فرزندانش کند و کوهولین سرباز می‌زند. خبر ورود جوان جسور اسکاتلندی و هماورد طلبی او بزرگان را به مخاطره می‌اندازد. پادشاه وضع آشوب زده‌ی بوجود آمده را مستمسک قرار می‌دهد و کوهولین را ناچار به ادای سوگند می‌کند. اکنون بر اساس سوگند باید کوهولین از کشور محافظت نماید. کوهولین رو در روی جوان ناشناس (کانالاخ) قرار می‌گیرد، اما چهره و موی جوان او را به یاد اویفه می‌اندازد و این، عزم او را برای جنگیدن سست می‌کند. کنوهار از او می‌خواهد که برای حفظ آبروی کشور با جوان بجنگد و انجمن بر آن می‌شوند که نجات کوهولین نقص عهد وفاداری اوست. کوهولین و کانالاخ می‌جنگد و کانالاخ کشته می‌شود. پس از مرگ جوان، کوهولین در می‌یابد که این فرزند خود او بوده و بازوبند او را به بازو دارد. این درام را ویلیام با تلریبتنر (۱۹۳۹-۱۸۶۵ William Butler Yeats) در ۷۹۲ بیت در سال ۱۹۰۴ سروده و نام اصلی نمایشنامه "در کرانه بی‌لی" (on Baile's strand) است (ناظرزاده کرمانی، ۱۳۷۱، ص ۱۵۵).

اما پشت پرده‌ی این بازی‌ها، عشق‌ها و تصمیم‌ها، توطئه هم وجود دارد.

در شاهنامه، دو پادشاه، افراسیاب تورانی و کاووس ایرانی که خطر را احساس کرده‌اند، بقا و تداوم خود را در مرگ قهرمانان می‌بینند. افراسیاب سودای مرگ رستم به دست سهراب را می‌پرورد، و کاووس آرزوی مرگ سهراب به دست رستم را دارد. به همین دلیل است که هم افراسیاب و هم کاووس شرایط را آنچنان فراهم می‌کنند که پدر و پسر نتوانند پی به شناخت یکدیگر ببرند. این نکته مخصوصاً آنجا آشکار می‌شود که کاووس از فرستادن نوشدارو امتناع می‌کند.

در داستان کوهلین و کانالاک نیز پادشاه - کنوهار - علاوه بر کتمان هویت جوان کوهلین را در شرایطی قرار می‌دهد که راهی جز جنگ ناخواسته و کشتن پسرش برای او باقی نماند.

این ناآگاهی قهرمانان (پدر و پسر) که به شکل ناشناخته ماندن هر یک برای دیگری است در زمینه‌ی آگاهی پادشاهان (افراسیاب، کاووس، کنوهار) شرایطی را ایجاد می‌کند که بر این اساس، نیروی ضد قهرمانان (شاهان) به خطا نقش نیروی موافق، و فرزندان (پسران) نقش نیروی مخالف به خود بگیرند. آگاهی ضد قهرمانان در اینجا به کار اختلال و ناآگاهی قهرمانان می‌آید و آنان را گمراه می‌کند. به این ترتیب جای دوست و دشمن (نیروی موافق و نیروی مخالف) عوض می‌شود و تنها پس از مرگ پسران است که قهرمانان به خطای خود پی می‌برند. کاوس - کنوهار موفق می‌شوند، در نظر رستم - کوهلین، پسرانشان سهراب - کانالاک را به ضد قهرمان، ضد کشور، و دشمن تبدیل کنند. پادشاهان حرکت پسران (سهراب - کانالاک) را به تجاوز تعبیر می‌کنند و از پهلوانان می‌خواهند به "وظیفه" خود و حراست از میهن در برابر دشمن متجاوز عمل کنند. در این جا قهرمان به سزای کتمانی مبتلا می‌شود که خود نیز در آن نقش دارد.

این کتمان پادشاه (سرپوش گذاشتن بر نسبت پدر فرزندی) قرینه و نقطه‌ی مقابل عشق به زنی از کشور دشمن است که بیش از این از قهرمانان (رستم - کوهلین) سر زده است. این کتمان کارکردی شبیه به "عمل متقابل" قهرمانان و ضد قهرمانان دارد. به این ترتیب در این جا پارالل (موازی) های فراوانی داریم:

کاووس	کنوهار
رستم	کوهلین
تهمینه	اویفه
سهراب	کانالاک
عشق	وظیفه
کتمان	بی خبری
آگاهی	ناآگاهی

و نیز تقابلهایی از این قرار:

در اسطوره‌های "سلت" ولادت کوهلین با اسب پیوند دارد. درست در لحظه‌ی تولد قهرمان، دو کره اسب به دنیا می‌آیند. این اسب‌ها خاکستری (ماخا Macha و سیاه ساینگیلیو Sainghilio) نام دارند و به اسبان اراهی قهرمان بدل می‌شوند که همیشه همراه و یآوری دهنده‌ی کوهلین نیز هستند.

همچنان که سیمرغ حامی رستم است و در مخاطرات و تنگناها به یاری‌اش می‌شتابد، شهباز (شاهین = Falcon) حامی کوهلین است. تا آنجا که کوهلین روحیه‌ی آزادگی و آزادی و سربلندی خود را به شهباز تعبیر می‌کند و نیز نسب خود را از این پرند تیز چنگال و بلند پرواز می‌داند:

"من از پدر خود، آن شهباز پاکیزه که مردم می‌گویند بدن مرا از یک زن آدمیزاد پدید آورد... هستم" (بیبتر، ۱۳۵۴، ص ۲۰).

"ای جوگان آشیان بلند، ای شهبازهایی که مرا در هوا پیروی کرده و از بالا به خورشید نظر انداخته‌اید، ما از تنگنا خود را بیرون خواهیم کشید و بار دیگر بر باد شناوری خواهیم کرد" (بیبتر، ۱۳۵۴، ص ۲۲).

هر دو عاشق زنی از دشمنان خود می‌شوند تا آنجا که عشق را بر وظیفه ترجیح می‌دهند؛ رستم به تهمینه دختر افراسیاب (تورانی)، و کوهلین به اویفه دختر جنگجوی اسکاتلندی. زنان قرینه‌ی هر دو قهرمان یعنی تهمینه و اویفه هم زیبا هستند و هم داستانگوی زیبا سرود که شیفته‌ی عمل قهرمانانه‌ی مردانشان هستند.

در هر دوی این عشق‌ها، تخلف از رأی پادشاه وجود دارد. از این رو هر دو قهرمان ناچار به کتمان عشق و پنهانکاری ازدواج و همسر خود و نیز دوری و بی‌خبری از او هستند. نتیجه‌ی این عشق نابهنگام و پنهان کارانه، تولد قهرمانان جوان، سهراب و کانالاک است که اینان نیز خصوصیات قهرمانانه و مشترک دارند. هر دو قوی‌تر از حد تصور و بیش از سن خود هستند و هر دو تصمیم دارند پس از یافتن پدر با یاری او دشمنان را از بین ببرند.

کنون من ز ترکان جنگ آوران

فراز آورم لشکری بی‌کران

برانگیزم از کاخ کاووس را

ببرم ز ایران پی طوس را

به رستم دهم گرز و اسب و کلاه

نشانش بر کاخ کاووس شاه

و زیران به توران شوم جنگجوی

ابا شاه روی اندر آرم بروی

بگیرم سر تخت افراسیاب

سر نیزه بگذارم از آفتاب

چو رستم پدر باشد و من پسر

نماند به گیتی کسی تا جور

(مول، ۱۳۶۹، ابیات ۱۶۲ به بعد)

می‌شود. این کشته‌ی به دست آنان پاره‌ی تن آنان و حاصل عشق آنان است که نمی‌دانند چرا و چطور آن را به خون کشانده‌اند، این آگاهی‌نوین، بهت و حیرت قهرمان را در پی دارد. به بیانی دیگر این آگاهی‌نوین چیزی جز "درد"، "حیرت" و "جنون" نیست. در جدول شماره ۱ وجوه تشابه و تفاوت مراحل و مقاطع داستانی ارائه گردیده است.

در اوج داستان، آنجا که قهرمانان در مخصصه‌ی انتخاب تازه قرار می‌گیرند باید "ناآگاهانه"، و "بی‌خبر" به "وظیفه" عمل کنند. به نظر می‌رسد قهرمانان باید راه آمده را برگردند و به جنگ چیزی و کسی بروند که روزی با عشق آنان بنا شده و امروز ناخواسته باید با دست خود از پا در بیاورندش. اما نکته‌ی مهم در این میان این است که این بی‌خبری و ناآگاهی با پایان تراژیک، با مرگ، به آگاهی تازه‌ی قهرمانان بدل

جدول شماره ۱: وجوه تشابه و تفاوت مراحل و مقاطع داستانی

ردیف	موضوع	در ادبیات حماسی ایران	در ادبیات نمایشی ایرلند	حدود تشابه
۱	سفر قهرمان (پدر)	سمنگان (توران)	اسکاتلند	○
۲	عشق	به تهمینه	به اویفه	○
۳	نشان	مهره‌ی بازو	بازوبند	⊙
۴	کتمان	رازداری (پنهان کردن عشق)	رازداری (پنهان کردن عشق)	○
۵	تولد	قهرمان تازه (سهراب)	قهرمان تازه (کانالاخ)	○
۶	تصمیم قهرمان جدید (پسر)	یافتن پدر و اتحاد	یافتن پدر و اتحاد	○
۷	حرکت	از توران	از اسکاتلند	○
۸	آگاهی و توطئه	افراسیاب و کاووس بر علیه رستم و سهراب	کنوهار بر علیه کوهولین	⊙
۹	ناآگاهی و خطا	نشناختن پدر و پسر	نشناختن پدر و پسر	○
۱۰	نافرمانی	از سمنگان نمی‌آید	سوگند وفاداری یاد نمی‌کند	⊙
۱۱	انتخاب قهرمان	بین خود یا کشور	بین خود یا کشور	○
۱۲	جنگ	با سهراب	با کانالاخ	○
۱۳	مرگ	پسر به دست پدر	پسر به دست پدر	○
۱۴	آگاهی	حیرت، درد (تقدیر)	جنون، رفتن در امواج دریا	●

معیارهای تشابه، بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های فرهنگی مربوط به اشارات و اسامی:

- تشابه دقیق
- ⊙ تشابه نسبی
- تفاوت یا حداقل تشابه

نتیجه‌گیری

خطاها و کژی‌های تراژیک شوند. هر دو قهرمان عشق آتشین خود را جا می‌گذارند و به سرزمین خود باز می‌گردند. در این سفر آنچه که از قهرمان به جا مانده است به سوی آنان باز می‌گردد در حالی که هیچ یک از قهرمانان آمادگی، یا شایستگی رویارویی با آنچه را که از خود آنان در عشق و معاشقه حاصل شده، ندارند. این قهرمانان چسبیده یا محکوم به "شایسته‌ی

هر دو قهرمان با وجود مشابهت‌های فراوان، داستانی عجیب، پرفراز و نشیب و تراژیک را برای خود رقم می‌زنند. در این دو اسطوره که باید آن را نتیجه‌ی خطای فردی قهرمانان، غرور آنها و حتی نیز حاصل جایگاه قهرمانانه‌ای دانست که راه را بر واقع‌بینی آنان می‌بندد، هر یک صاحب تجربه و دریافتی تازه می‌شوند که پیام ساده‌ی آن این است که حتی قهرمانان بزرگ می‌توانند مرتکب

می شوند، مانند تفاوت در "نشان‌ها" (موضوع سوم)، تفاوت در شکل "توطئه‌ها" (موضوع هشتم)، تفاوت در نوع "نافرمانی" قهرمان (موضوع دهم). تفاوت چشمگیر مربوط به پس از حادثه‌ی تراژیک (پسرکشی) در بخش پایانی و نتیجه‌گیری است.

تنها تفاوت دو قهرمان در حاصل تراژیک است، در واکنش به جنایت ناآگاهانه و ناخواسته‌ای که از آنان سرزده، و جهان را آگاهی آنان را دگرگون می‌کند؛ رستم آگاهی و حیرت خود را به حساب تقدیر می‌گذارد، ولی کوهولین جنون زده با شمشیر به جنگ با امواج دریا می‌رود. البته در هیچ یک از این اسطوره‌ها این پایان قهرمان نیست ولی تلخ‌ترین مقطع از زندگی آنان است، تا آنجا که آگاهی این قهرمانان، آگاهی تراژیک قوم و نژاد آنان نسبت به زندگی و حیات نیز هست.

در قهرمان بودن "باید خود، با دست خود حاصل عشق پنهان خود را قربانی "قهرمانی" خود کنند، حتی اگر این قهرمانی با کهولت و بی‌خبری همراه باشد حتی اگر هرگز نتواند از اندازه‌ی وظایف قهرمانانه‌ی خود عدول کند.

نتیجه‌ی حاصله از جدول "وجه تشابه و تفاوت مراحل داستانی"، نشان دهنده‌ی بیشترین تشابه ریختاری دو اسطوره، و کمترین تفاوت بین آنهاست. از این میان فقط در بخش پایانی، عمل قهرمان پس از کشتن پسر، تفاوت کاملاً چشمگیر وجود دارد. این نیز نشان دهنده‌ی برآیند آگاهی و گرایش جدید قهرمانان است، رستم به تقدیر پناه می‌آورد و کوهولین جنون زده به امواج دریا حمله ور می‌گردد. تفاوت‌های دیگر، مربوط به پاره‌هایی است که در پیشرفت داستان تأثیری ندارند و جزو حواشی و تزئینات روایات محسوب

پی‌نوشت‌ها:

۱- داستان رستم و سهراب ایرانی، به صورت جنگ میان "لی جینگ و پسرش لی نوجا" - در اساطیر چین - بسیار شبیه به هم هستند؛ هر چند در روایت چینی رنگ مذهبی - الهی این جنگ مورد نظر بوده ولی در پرداخت ایرانی شکل غنایی - حماسی آن مورد توجه قرار گرفته است. در هر دو روایت ایرانی و چینی، کودک نو خاسته به سرعت بدل به پهلوانی بی بدیل می‌گردد. در شاهنامه، رستم گوهری را که زیور بازوی اوست به همسر خویش می‌سپارد تا به بازوی فرزند آینده‌اش ببندد. اما "نوجا" خود با بازوبند معجزه آسایش که "افق آسمان و زمین" نام دارد پا به جهان می‌گذارد و این بازوبند به منزله‌ی رزم افزاری معجزه آمیز است که "نوجا" بارها آن را به کار می‌برد و دیگر این که "نوجا" اصل و نسبی آسمانی دارد. در حالی که سهراب نتیجه‌ی عشق زمینی است و بازوبند او - آنهم دیر هنگام - فقط به کارشناسانی او می‌آید. نکته‌ی جالب در روایت ایرانی از این قرار است که هنگامی که سهراب از هجیر دربار رستم می‌پرسد، هجیر با اشاره به رستم، او را یک پهلوان چینی می‌خواند.

بدو گفت کز چین یکی نیکخواه
بدو گفت نامش ز فرخ هجیر
به نوبی بیامد به نزدیک شاه
بدو گفت نامش ندانم بویر

(مول، ۱۳۶۹، ابیات ۷۶۱، ۷۶۲).

شاید همین اشاره در شاهنامه دلیل شده است تا جهانگیر کوروجی کویاجی، محقق هندی، بر اساس آن رستم و داستان رستم و سهراب را وام گرفته‌ی از اساطیر چین بداند (جهت آگاهی بیشتر: ر. ک: "کویاجی، ۱۳۷۹" و "کریستی، ۱۳۷۲).

۲- جهت آگاهی بیشتر رجوع کنید به آدرس الکترونیکی مربوط به اساطیر سلت: <http://en.wikipedia.org/wik/irish-mythology>

فهرست منابع:

- کریستی، آنتونی (۱۳۷۲)، "اساطیر چین"، ترجمه باجلان فرخی، نشر اساطیر.
کویاجی، ج. ک. (۱۳۷۹)، "آئین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان"، ترجمه جلیل دوستخواه، انتشارات علمی و فرهنگی.
گرین، میراندا جین (۱۳۷۶)، "اسطوره‌های سلتی"، ترجمه عباس مخبر، نشر مرکز.
مول، ژول (۱۳۶۹)، "تصحیح شاهنامه فردوسی"، چاپ شرکت انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
ناظرزاده کرمانی، فرهاد (۱۳۷۱)، "پیدایش ادبیات نمایش نو در ایرلند"، انتشارات برگ.
بیتر، ویلیام با تیر (۱۳۵۴)، "کوهولین"، ترجمه مسعود فرزاد، انتشارات محمدی.
بیتر، ویلیام باتلر (۱۳۱۲)، "تراژدی کوهولین"، ترجمه مسعود فرزاد، مجله مهر، ویژه‌نامه هزاره فردوسی.
سایت اساطیر ایرلند: <http://en.wikipedia.org/wik/irish-mythology>